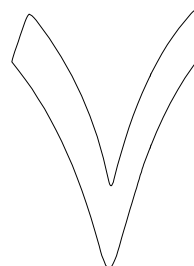


دیپلماسی اجبار:
بررسی سیاست ایالات متحده
امریکا در قبال عراق

(۱۹۹۰-۲۰۰۳)

ناصر اسدی*



* ناصر اسدی کاندیدای دکترای علوم سیاسی از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران می‌باشد. (nasser.assadi@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۸/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۲۰

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۸، صص ۱۶۹-۱۹۹.



چکیده

راهبرد غیرنظامی دیپلماسی اجبار به جای توسل جستن به جنگ، تلاش می‌کند تا با اقناع‌سازی، کشور هدف را از انجام اقدامات خود باز دارد. در این راهبرد توسل جستن به اقدام نظامی همه‌جانبه به‌منزله شکست دیپلماسی اجبار است. تحقیق حاضر نتایج حاصل از اعمال دیپلماسی اجبار را از سوی آمریکا بر کشور عراق در خلال سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۹۰ نشان می‌دهد. استراتژی آمریکا در اعمال دیپلماسی اجبار در قبال عراق در این بازه زمانی فاقد توازن لازم برای کسب موفقیت بوده است، این عدم توازن در استراتژی آمریکا، به‌طور مشخص به عدم تناسب میان اهداف و ابزار در استراتژی دولت مجبورکننده از یک‌سو و همچنین فقدان تأثیرگذاری متقابل میان رفتارهای طرفین بازمی‌گردد. حمله نظامی آمریکا در مارس ۲۰۰۳، آشکارا از شکست دیپلماسی اجبار در قبال عراق حکایت می‌کند.

واژه‌های کلیدی: دیپلماسی اجبار، آمریکا، عراق، اقناع، استراتژی اجبارکننده

مقدمه

تحقیق حاضر در پی انطباق نظریه دیپلماسی اجبار بر کشور عراق می‌باشد. بدین‌منظور الگویی برای انطباق دیپلماسی اجبار بر این کشور طراحی شده است تا از طریق آن نتایج حاصل از انطباق این نظریه بر مصداق مورد نظر، بررسی شود. مفهوم دیپلماسی اجبار در زمره راهبردهای غیرنظامی امریکا قرار می‌گیرد که به جای توسل یافتن به جنگ، تلاش می‌کند تا کشور هدف را قانع سازد که از انجام اقدامات و منویات خود، صرف نظر نماید. ابزار لازم برای اقناع کشور هدف، تهدید به مجازات آن در صورت نپذیرفتن شرایط دولت اجبارکننده است.

مفروض نوشتار حاضر را به این‌گونه می‌توان بیان نمود: تغییر رفتار دولت‌هایی که برخلاف منافع ایالات متحده حرکت می‌کنند، از طریق دیپلماتیک در سیاست خارجی این کشور در اولویت قرار دارد. شکست در به‌کارگیری راهبردهای دیپلماتیک و از جمله دیپلماسی اجبار که آمیزه‌ای پیچیده از زور و دیپلماسی است، می‌تواند به قرارگیری دستور کار گزینه تغییر رژیم در سیاست خارجی امریکا منتهی شود. فرضیه تحقیق را نیز به این‌گونه می‌توان برشمرد: به‌کارگیری دیپلماسی اجبار در عراق به دلیل عدم توازن در استراتژی دولت امریکا، با شکست همراه بوده است. لازم به ذکر است که بازه زمانی در نظر گرفته شده برای این تحقیق از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ می‌باشد.

چهارچوب نظری

ایده کلی دیپلماسی اجبار، پشتیبانی از درخواستی است که توسط تهدید کردن به مجازات حریف در صورت نافرمانی^۱ وی انجام می‌پذیرد و این تهدید باید به اندازه



کافی مؤثر^۱ و معتبر^۲ باشد تا حریف را به انجام آنچه از او خواسته شده است، قانع نماید (George, 1992: 4). دیپلماسی اجبار تنها یکی از چندین استراتژی غیرنظامی است که ممکن است توسط «دفاع‌کننده»^۳ هنگام مواجهه با تلاش حریف برای تغییر وضعیت موجود به نفع خودش به آن توسل جسته شود (George and Simons, 1994: 8). در واقع دیپلماسی اجبار، راهبردی تدافعی^۴ است که در مواجهه با تلاش‌ها و فعالیت‌های حریف به کار گرفته می‌شود.

بر این اساس، می‌توان به این توصیف از مفهوم دیپلماسی اجبار دست یافت: دیپلماسی اجبار از جمله راهبردهای تدافعی و غیرنظامی است که جانشینی برای اتکا به اقدامات نظامی ارائه می‌کند. در واقع دیپلماسی اجبار راهبردی دیپلماتیک با درجه‌ای از اجبار محدود است و در حالتی به اعمال فشار می‌پردازد که به جای استفاده از زور برای متوقف کردن رقیب خود، آن را قانع کند تا از اقدام خود منصرف شود و یا عملی را که انجام داده است، بازگرداند. این مهم از طریق تهدید به اعمال مجازات و تنبیه رقیب در صورت نافرمانی کردن وی صورت می‌پذیرد. این تهدیدات نیز باید به اندازه کافی، مؤثر و معتبر باشند که رقیب را قانع سازند که هزینه‌ها و مخاطرات نافرمانی به مراتب بیش از هزینه‌های تبعیت کردن از درخواست‌های قدرت اجبارکننده است.

برای ارائه یک الگو و چهارچوب تحلیلی برای راهبرد دیپلماسی اجبار، لازم است عوامل شکست یا پیروزی را در به‌کارگیری این راهبرد غیرنظامی بررسی نماییم. بررسی این عوامل ما را قادر می‌سازد تا بتوانیم پلی میان نظریه و عمل زده و تا حدی شکاف میان آنها را ترمیم نماییم. با الهام از ادبیات موجود در دیپلماسی اجبار الگوی مورد نظر خود را در قالب دو مجموعه از متغیرها را ارائه می‌کنیم. مجموعه اول، استراتژی دولت مجبورکننده را در کانون توجه خود قرار می‌دهد و مجموعه دوم آسیب‌پذیری دولت هدف در دو بعد سیاست داخلی و اقتصاد دولت

1. Potent
2. Credible
3. Defender
4. Defnsive



هدف را (Jentleson and Whytock, 2005: 50). هر دو مجموعه در شکست یا موفقیت دیپلماسی اجبار نقش حیاتی دارند. در این تحقیق نیز نتایج کاربرد اعمال دیپلماسی اجبار از جانب امریکا نسبت به سه کشور عراق، لیبی و ایران براساس دو مجموعه متغیر مذکور مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

استراتژی اجبارکننده

همان‌طور که گفته شد، بیشترین احتمال موفقیت استراتژی دولت مجبورکننده و به‌طورکلی دیپلماسی اجبار زمانی است که هزینه‌های نپذیرفتن زور و درخواست اجبارکننده و همچنین فواید پذیرش آنها برای دولت هدف بیشتر از فواید ناشی از تخطی و هزینه‌های پذیرش باشد. دستیابی به چنین توازنی در استراتژی دیپلماسی اجبار، به سه عامل کلیدی وابستگی دارد: «تناسب»^۱ «متقابل بودن»^۲ و «اعتبار اجبارآمیز»^۳ (Jentleson and Whytock, 2005: 51-3).

تناسب

منظور از متناسب بودن رابطه وسعت و ماهیت اهداف مورد و ابزارهای مورد استفاده در استراتژی دولت اجبارکننده است. همان‌طور که پیش از این اشاره شد هرچه تقاضاهای دولت اجبارکننده از دولت هدف بیشتر باشد، هزینه‌های پذیرش و میل به مقاومت در برابر این درخواست‌ها برای دولت هدف بیشتر شده و از طرف دیگر نیاز به افزایش هزینه‌های تخطی و فواید پذیرش برای دولت اجبارکننده نیز افزایش می‌یابد.

از طرف دیگر همان‌طور که *الکساندر جرج* می‌گوید ممکن است – ولی لازم نیست – دیپلماسی اجبار از تهدید به استفاده عملی از نیروی نظامی هم فراتر برود، اما اگر از نیروی نظامی استفاده شد باید کاملاً محدود و کنترل‌شده باشد تا به هیچ‌وجه تلقی استفاده تمام‌عیار از نیروی نظامی به وجود نیاید. محدود بودن ذاتی ابزارها، محدود بودن اهداف را نیز ضروری می‌سازد تا اهداف و ابزارها با هم



1. Proportionality
2. Reciprocity
3. Coercive Credibility

تناسب داشته باشند.

اصلی‌ترین منبع عدم تناسب، اتخاذ هدفی است که پا را از تغییر سیاست^۱ یا تغییر رفتار^۲ فراتر گذاشته و به تغییر رژیم^۳ روی می‌آورد. تغییر اجباری سیاست‌های دولت هدف^۴ چه از طریق آنچه الکساندر جرج و ویلیام سیمونز دیپلماسی اجبار نوع A (متقاعد کردن حریف به رضایت دادن کمتر از هدف) و یا نوع B (وادار کردن حریف به بازگرداندن کاری که انجام شده است) می‌نامند، بسیار دشوار است. این کار با اهداف نوع C (تعدیل رفتار خصمانه حریف از طریق درخواست تغییر در ترکیب حکومت یعنی تغییر رژیم که متمایز از تغییر سیاست‌ها می‌باشد) به مراتب سخت‌تر است.

بنابراین، یکی از مهم‌ترین خطوط متمایزکننده در بحث از متناسب بودن اهداف و ابزار، خط میان تغییر سیاست‌ها و تغییر رژیم می‌باشد.

متقابل بودن

متقابل بودن یعنی درک صریح یا حداقل ضمنی متقابل از پیوند میان چماق‌های اجبارکننده و امتیازات واگذار شده از سوی هدف. در بحث از تناسب میان چماق و هویج، دولت هدف باید احساس کند در قبال امتیازات واگذار شده و فرمانبرداری از درخواست‌های قدرت اجبارکننده متقابلاً به فواید و منافع نیز دست پیدا می‌کند. نکته قابل توجه آن است که این فواید نباید تا آن اندازه به درازا بکشد که کشور هدف را از اقدام خود پشیمان سازد. بنابراین باید این اطمینان به دولت هدف داده شود که دولت اجبارکننده نیز در زمان مناسب متقابلاً متعهد به انجام کارهایی می‌شود. اگر امتیازات داده شده از سوی دولت هدف خیلی کم و خیلی دیر بوده و در ازای آن امتیازات خیلی زیادی داده شود، یا اگر امتیازات داده شده از سوی دولت هدف خیلی کم و خیلی سریع باشد و در ازای آن امتیازات خیلی کمی از سوی دولت اجبارکننده داده شود، توازن برقرار نخواهد شد.

1. Policy Change

2. Regime Change

معتبر بودن اعمال اجبار

معتبر بودن اعمال اجبار نیازمند آن است که افزون بر محاسبه هزینه‌ها و فواید همکاری، دولت اجبارکننده به صورت متقاعدکننده این پیام را به دولت هدف ارسال نماید که همکاری نکردن پیامدهای ناگواری خواهد داشت. ترکیب ترس ناشی از معتبر بودن اعمال اجبار و تضمین ناشی از عمل متقابل وضعیت مکملی را ایجاد می‌نماید.

تهدید به استفاده عملی از زور و دیگر ابزارهای اجبار - نظیر تحریم اقتصادی که نقش بسیار مهمی را در دیپلماسی اجبار بازی می‌کند - باید آن اندازه معتبر باشد که هزینه‌های تصویری دولت از عدم تبعیت و نافرمانی را افزایش دهد. نکته مهمی که در مبحث اعتبار اعمال اجبار آمیز می‌بایست مطرح شود، حمایت دیگر بازیگران بین‌المللی از کشور اجبارکننده و همچنین محدود بودن میزان مخالفت‌ها در سیاست داخلی دولت اجبارکننده می‌باشد. به عبارت دیگر به کارگیری دیپلماسی اجبار زمانی از احتمال موفقیت بیشتری برخوردار خواهد شد که از یک سو بتواند سایر بازیگران قدرتمند بین‌المللی را به حمایت از اقدامات خود برانگیزاند، و از سوی دیگر نوعی اجماع نسبی در سطح داخلی سیاست کشور اجبارکننده برای مقابله با تهدیدات دولت هدف وجود داشته باشد یا اینکه میزان مخالفت‌ها بسیار محدود و قابل کنترل باشد. ضروری است تأکید شود معتبر بودن اعمال اجبار بیش از آنکه مطابق با حقیقت باشد می‌بایست در نزد و تصور ذهنی تصمیم‌گیرندگان دولت هدف معتبر جلوه نماید. از این رو معتبر بودن، کاملاً امری روانی و متافیزیکی می‌باشد.

سیاست و اقتصاد دولت هدف

دومین مجموعه از متغیرهای کلیدی در موفقیت یا شکست دیپلماسی اجبار، شامل شرایط اقتصادی و سیاسی داخلی دولت هدف است که آسیب‌پذیری آنها دیپلماسی اجبار را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این مجموعه سه دسته از عوامل درونی دولت هدف که به یکدیگر وابستگی نیز دارند را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

عامل سیاسی

هرچند نوع رژیم و اینکه دموکراسی باشد یا دیکتاتوری بر چگونگی ارزیابی آنها از

هزینه و فایده پذیرش یا عدم پذیرش فشارهای ناشی از دیپلماسی اجبار تأثیرگذار است، اما تعیین کننده نمی باشد. آنچه در این بخش حائز اهمیت است جلب حمایت سیاسی داخلی از نظام حاکم بر کشور هدف است. به طور کلی اگر حمایت سیاسی از رژیم گسترده باشد، ممکن است هزینه های ناشی از به کارگیری ابزارهای اجبار آمیز تأثیر اندکی بر رهبری دولت هدف داشته باشد. حتی وقتی هم هزینه ها تحمل شود، تهدید خارجی می تواند مشروعیت داخلی رژیم هدف را افزایش داده و در رژیم های سرکش، سرکوب داخلی را توجیه پذیر نماید. این در حالی است که اگر حمایت از رژیم کم باشد، همان ابزارها و هزینه های سیاسی، تأثیر بیشتری خواهند گذاشت.

عامل اقتصادی

در این سطح محاسبه اقتصادی هزینه های ناشی از به کارگیری نیروی نظامی، اعمال تحریم و دیگر ابزارهای اجبار آمیز و فواید ناشی از مشوق های تجاری و اقتصادی مورد توجه قرار می گیرد که خود این امر تابعی از انعطاف پذیری و قدرتمندی اقتصاد داخلی دولت هدف و ظرفیت آن برای جذب یا مقابله با هزینه های تحمیلی ناشی از منابع اضافی بودجه ای، جایگزینی واردات، شرکای تجاری جایگزینی و دیگر روش های کاهش آسیب پذیری اقتصادی می باشد.

تحریم های اقتصادی در این بخش که به صورت های مختلف و با درجه بندی های متفاوت از جانب قدرت اجبار کننده یا ائتلافی از قدرت های بزرگ اعمال می گردد نقش مهمی در بالا بردن هزینه های ناشی از عدم فرمان برداری دولت هدف از تقاضاهای دولت های اجبار کننده دارد.

نقش نخبگان

در سطح درونی کشور هدف، نخبگان و دیگر بازیگران سیاسی و اجتماعی دارای نقش کلیدی می باشند به گونه ای که حتی دیکتاتوری هم نمی تواند خود را از نخبگان درون حکومت و جامعه خود کاملاً ننگه دارند. نخبگان به هنگام مواجهه با استراتژی دیپلماسی اجبار می توانند دو نقش را در انتقال فشار ایفا نمایند: منتقل کننده فشار و یا قطع کننده فشار.

اگر پذیرش خواست‌های دولت اجبارکننده، منافع نخبگان را به خطر اندازد آنها با ایجاد سد در برابر فشارهای خارجی به مثابه یک «فیوز»^۱ عمل خواهند کرد. اما اگر دادن امتیازات طلب‌شده به نفع و در راستای بهبود منافع آنها باشد به مثابه «کمربندهای انتقالی»^۲ فشار خارجی به حکومت، جهت پذیرش این فشارها عمل خواهند کرد (Jentleson and Whytock, 2005: 53-5).

تشریح اقدامات امریکا در قبال عراق: ۲۰۰۳-۱۹۹۰

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در واپسین سال‌های قرن بیستم، دولت امریکا ادعای استقرار نظم نوینی را در دنیا مطرح نمود که در آن بازیگر و تصمیم‌گیرنده اصلی خود او محسوب می‌شد. تجاوز عراق به کویت که مقارن با پایان جنگ سرد شد، فرصت مناسبی را به وجود آورد تا نظم نوین جهانی مطرح‌شده توسط ایالات متحده امریکا به محک آزمایش گذاشته شود (سیمبر، ۱۳۸۲: ۹۱). در دهه ۱۹۹۰، نظام منطقه‌ای خاورمیانه، در معرض نفوذ گسترده امریکا به‌عنوان قدرت مسلط جهانی قرار گرفت. این نفوذ تحت عنوان نظم نوین جهانی^۳ و یا صلح امریکایی^۴ توجیه می‌شد (هینبوش، ۱۳۸۲: ۹۱).

این نظم نوین جهانی در دوران ریاست‌جمهوری بوش پدر و براساس موفقیت سریع عملیات ۱۹۹۱ توفان صحرا در آزادسازی کویت از سلطه عراق بنا گردید و به‌عنوان محور اصلی، از یک استراتژی امنیتی امریکای جدید برای کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برخوردار بود (احتشامی، ۱۳۸۵: ۱۵). بنابراین، تهاجم نظامی عراق به کویت و اشغال این کشور در اوت ۱۹۹۰ ضمن آنکه باعث شد تا امریکا در سیاست‌های خود نسبت به عراق تجدیدنظر جدی کند، فرصت بی‌نظیری را در اختیار دولتمردان امریکایی قرار داد تا در فضای پس از پایان جنگ سرد، هندسه جدیدی از ترتیبات و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی را در راستای منافع خود تحت عنوان نظم نوین جهانی با ویژگی‌هایی همچون آزادی از ترور، توانا

1. Circuit Breaker
2. Transmission Belt
3. New World Order
4. Pax Americana

در تعقیب عدالت و مطمئن‌تر در جست‌وجوی صلح رقم زنند و مسئولیت کلیه کشورها را در این نظم جدید لحاظ کنند.

عدم موفقیت عراق در تهاجم به ایران، شخصیت جنگ‌طلب صدام و معضلات ژئوپلیتیکی عراق، منجر به تجاوز رژیم بعثی به خاک کویت و اشغال این کشور شد (برنا بلداجی، ۱۳۸۵: ۲۲). بلافاصله پس از حمله غافل‌گیرانه عراق به کویت در ساعات اولیه روز دوم اوت ۱۹۹۰ و اشغال برق‌آسای تمامی قلمرو آن کشور، شورای امنیت طی نشست‌های در همان روز موضوع را مورد بررسی قرار داد و اقدام به صدور قطعنامه ۶۶۰ کرد. در این قطعنامه که تحت فصل هفتم منشور ملل متحد صادر شد، تجاوز عراق به کویت به‌عنوان نقض صلح و امنیت بین‌المللی توصیف و محکوم شد. علاوه بر آن، شورا خواستار خروج فوری و بدون قیدوشرط نیروهای عراقی از کویت شد. متعاقب صدور این قطعنامه، شورای امنیت دست به سلسله‌اقداماتی برای واداشتن عراق به اجرای این قطعنامه زد که شامل انواعی از شدیدترین نوع تحریم‌ها در تاریخ شورای امنیت است. تلاش برای اعمال این تحریم‌ها و جلوگیری از نقض آنها از دیگر اقداماتی بود که به موازات وضع تحریم‌ها صورت گرفت (احمدی، ۱۳۸۴: ۷۱-۷۰).

ایالات متحده آمریکا نقش بسزایی در تصویب و اجرای این قطعنامه و همچنین قطعنامه‌های بعدی ایفا کرد. در واقع، آمریکا سیاست خود را در این دوره بر ایجاد ائتلاف بین‌المللی علیه عراق بنا نمود. این سیاست دو رویه داشت؛ نخست در سطح منطقه‌ای کوشش ایالات متحده برای حضور هرچه بیشتر کشورهای عربی و اسلامی در صف این ائتلاف بود. انگیزه آمریکا از پیشبرد این دیپلماسی، این بود که مداخله نظامی از سوی ائتلافی صرفاً غربی، می‌تواند تبعات نامطلوبی برای منافع غرب به‌دنبال داشته باشد؛ حال آنکه با حضور کشورهای عربی و اسلامی در این جرگه، اقدام علیه عراق می‌توانست تنبیه یک عضو خاطی از خانواده کشورهای عربی، که صلح و ثابت بین‌المللی را بر هم زده، تلقی شود. دوم، تمرکز کوشش‌های دیپلماتیک در چهارچوب سازمان ملل متحد بود تا از راه جلب نظر شوروی و صدور قطعنامه‌های شورای امنیت، اقدامات سیاسی - نظامی علیه عراق، جنبه مشروع و قانونی یابد (مولایی، ۱۳۷۳: ۹۷-۹۶).

علاوه بر اقدامات صورت گرفته در شورای امنیت، امریکا به طور یک جانبه نیز دست به انجام برخی اقدامات زد. در اوت ۱۹۹۰ و متعاقب حمله عراق به کویت، بوش تحریم های اقتصادی جامعی با صدور فرمان اجرایی^۱ شماره ۱۲۷۲۲ و ۱۲۷۲۴ وضع کرد. مفاد این فرامین از طریق مقررات تحریم های عراق^۲ اجرا می شد که توسط دفتر نظارت بر دارایی های خارجی وزارت خزانه داری^۳ اعمال می شد (Hogan and Hartson, 2003). در ۶ اوت همان سال، شورای امنیت به تصویب قطعنامه ۶۶۱ پرداخت که حاوی بخش اعظم تحریم ها علیه عراق بود. در این قطعنامه تحریم های اقتصادی و نظامی جامع و الزام آوری علیه عراق مقرر شد که شامل ممنوعیت کامل علیه صادرات به عراق و واردات از آن کشور بود.

طبق این قطعنامه، به استثنای کالاهای دارای مصارف صرفاً درمانی و مواد غذایی در وضعیت های بحرانی از نظر انسان دوستانه، عراق از هرگونه تجارت منع شد (احمدی، ۱۳۸۴: ۷۳-۷۲) یک روز پس از تصویب قطعنامه ۶۶۱، عراق اقدام به اعلام الحاق کویت به خاک خود نمود. این رفتار عراق در عمل به معنی نادیده گرفتن اقدامات شورای امنیت و ادامه اشغال کویت تفسیر شد (احمدی، ۱۳۸۴: ۸۱). به دنبال این اقدام، در ۹ اوت قطعنامه ۶۶۲ در شورای امنیت به تصویب رسید که در آن به غیرمشروع بودن اعلام ضمیمه نمودن کویت به عراق اشاره و این اقدام محکوم شده بود. یک روز پس از آن، جورج بوش از عزم خود برای اعمال تحریم ها سخن گفت. وی در ۱۲ اوت و بدون مجوز صریحی از سوی شورای امنیت، اعلام کرد به طور یک جانبه اقدام به اعلام تحریم با استفاده از نیروی دریایی خواهد کرد و از کشتی هایی که قصد تجارت با عراق را داشته باشند جلوگیری به عمل خواهد آورد (احمدی، ۱۳۸۴: ۸۲).

ایالات متحده آمریکا به طور مشخص پس از صدور قطعنامه ۶۶۱، برنامه ریزی برای عملیاتی را که «سپر صحرا»^۴ نام گرفت، آغاز کرد. هدف اعلام شده این

-
1. Executive Order
 2. Iraqi Sanctions Regulations (ISR)
 3. Treasury Department's Office of Foreign Assets Control (OFAC)
 4. Desert Shield

عملیات در مرحله اول، استقرار نیروی نظامی عمده‌ای در خلیج فارس با هدف دفاع از عربستان سعودی بود. این در حالی بود که متحدان غربی آمریکا نیز ضمن اعزام نیرو به منطقه، آمادگی خود را برای کمک به محاصره دریایی عراق در صورت لزوم اعلام کردند (New York Times, August 7, 1990). آمریکا در نهایت آنچه «عملیات رهگیری»^۱ نامید در ۱۶ اوت ۱۹۹۰ به اجرا گذاشت و کاردار آمریکا در سازمان ملل طی نامه‌ای به شورا در همین تاریخ رسماً اطلاع داد این اقدام به درخواست دولت کویت و در مقام اعمال حق ذاتی دفاع فردی و جمعی به نحو مندرج در ماده ۵۱ منشور انجام می‌شود. در این نامه، اضافه شده بود نیروی مسلح آمریکا تنها در صورت لزوم به زور متوسل خواهد شد و آن نیز به نحو متناسب جهت جلوگیری از اقدام شناورها به نقض تحریم‌های مندرج در قطعنامه ۶۶۱ (UNDOC: S/21537 of 16 August 1990).

تعبیر محاصره دریایی^۲ از آن‌رو دیگر مورد استفاده قرار نگرفت که به‌صراحت نوعی اعلام جنگ علیه عراق تلقی نگردد و ربط مستقیم و صریحی نیز با ماده ۴۲ منشور نداشته باشد، لذا عملیات رهگیری، جایگزین محاصره دریایی شد (احمدی، ۱۳۸۴: ۸۵) با این حال نیروهای آمریکایی در ۱۸ اوت عملاً از توسل به زور برای متوقف کردن دو نفت‌کش حامل نفت عراق خودداری و به شلیک گلوله به آنها کفایت کردند. این اقدام دولت آمریکا، خشم عراق را به‌دنبال داشت به‌گونه‌ای که اعلام داشت شماری از اتباع خارجی را که قبلاً در کویت دستگیر کرده بود، در مناطق استراتژیک آن کشور مستقر خواهد کرد تا از این طریق، مانع حملات به این مناطق شود. شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۶۶۴ در ۱۸ اوت، به این اقدام عراق واکنش نشان داد و از دولت عراق خواست تا بلافاصله به اتباع کشورهای ثالث، اجازه خروج از کویت را بدهد و مصونیت پرسنل دیپلماتیک را اعاده نماید (Security Council Resolution 664, August 18, 1990).

صدور قطعنامه ۶۶۵ توسط شورای امنیت در ۲۵ اوت، تلاش آمریکا برای ایجاد یک نظام رهگیری دریایی قانونی علیه عراق را تکمیل نمود. در این قطعنامه،

1. Interdiction Operation
2. Blockade



آماده بودن نیروهای دریایی کشورهای حاضر در منطقه در صورت لزوم، درخواست شده بود (Security Council Resolution 665, August 25, 1990). با انجام عملیات رهگیری طی این سال‌ها، از نقض تحریم‌های اعمال‌شده سازمان ملل و آمریکا علیه عراق عملاً جلوگیری به عمل آمد و آثار تحریم‌ها در سطح داخلی کشور به روشنی آشکار شد.

پس از صدور قطعنامه ۶۶۵ در اوت ۱۹۹۰ تا ۲۹ نوامبر همان سال، هشت قطعنامه دیگر درخصوص عراق و با حمایت آشکار آمریکا به تصویب رسید. با وجود تصویب تعداد قابل توجهی از قطعنامه‌ها در شورای امنیت و اعمال تحریم‌های چندجانبه و یک‌جانبه ایالات متحده آمریکا علیه این کشور، تغییر رفتار قابل ملاحظه‌ای از جانب دولت عراق مشاهده نگردید. این روند در نهایت شورای امنیت را متوجه استفاده از حربه نهایی، یعنی توسل به زور در چهارچوب منشور سازمان ملل، ساخت. قطعنامه ۶۷۸، ظرفیت حقوقی لازم برای این منظور را فراهم آورد. در بند اول اجرایی این قطعنامه که در زمان ریاست آمریکا بر شورای امنیت و در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۰ به تصویب رسید، ضمن مطالبه اجرای قطعنامه‌های قبلی شورا، تصریح شده که شورا به‌عنوان حسن نیت، یک فرصت نهایی^۱ به این منظور به عراق می‌دهد.

در بند دوم، به کشورهایی که با دولت کویت همکاری می‌کنند، مجوز داده شد تا در صورت امتناع عراق تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱، به هر وسیله ممکن برای اجرای قطعنامه ۶۶۰ و تمامی قطعنامه‌های بعدی و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی متوسل شوند (Security Council Resolution 678, November 29, 1990). این قطعنامه که از آن توسل به زور استنتاج می‌شود، نتیجه منطقی عدم اجرای تصمیمات شورای امنیت از سوی عراق می‌باشد (خالوزاده، ۱۳۷۵: ۱۵).

در این میان، عراق موضع بسیار سازش‌ناپذیری در خروج از کویت اتخاذ کرد و گفت‌وگوهای میان مقامات عراقی و آمریکا پس از قطعنامه ۶۷۸، هیچ نرمشی را در موضع عراق ایجاد نکرد. با بی‌اعتنایی عراق، وقوع جنگ اجتناب‌ناپذیر شد.





جنگ آمریکا و متحدین آن با عراق، در اواخر شب ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ آغاز گردید. بوش، رئیس‌جمهوری آمریکا، با اعلام جنگ در ساعات اولیه بامداد، طی بیانیه‌ای خاطرنشان ساخت که هدف ۲۸ کشور حاضر در جنگ، فتح عراق نبوده و فقط آزادسازی کویت می‌باشد (خالوزاده، ۱۳۷۵: ۱۷-۱۶).

در ۲۸ فوریه، پس از حدود ۴۲ روز جنگ هوایی و فقط صد ساعت جنگ زمینی، رئیس‌جمهوری آمریکا با اعلام اینکه کویت آزاد شده، ارتش یک میلیون نفری عراق، به حد کافی تضعیف گردیده و سلاح‌های دارای قدرت تخریب وسیع آن نابوده شده است، جنگ را خاتمه یافته تلقی کرد. با این وجود، بوش در نخستین کنفرانس خبری‌اش پس از جنگ، افسرده به نظر می‌رسید. این امر باعث شد تا یک خبرنگار، علت افسردگی او را با توجه به پیروزی ائتلاف تحت زعامت آمریکا علیه عراق و آزادسازی کویت بپرسد. بوش هم در پاسخ گفت: «خب، راستش را بخواهید، هنوز آن احساس رضایت و نشاطی که بسیاری از آمریکایی‌ها دارند، به من دست نداده است. من امروز نسبت به دیروز احساس بهتری دارم. شما جنگ جهانی دوم را در نظر بگیرید؛ جنگ پایان یافت درحالی‌که صدام هنوز سر جایش است. یعنی همان مردی که این ویرانی را به همسایه‌اش تحمیل کرد» (وین، ۱۳۷۶: ۵۲-۵۱). از این بیان بوش، استنباط می‌شود آمریکایی‌ها بیش از آنکه خواهان تغییر رفتار عراق باشند، به دنبال تغییر رژیم صدام و سرنگونی او بودند.

با پایان جنگ آمریکا و عراق و موفقیت عملیات «توفان صحرا»^۱ در آزادسازی کویت، قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت در تاریخ سوم آوریل ۱۹۹۲ به تصویب رسید. این قطعنامه به منزله پیمان صلحی است که فاتحان جنگ علیه کشور مغلوب در جنگ به دلخواه خود ترسیم نمودند (خالوزاده، ۱۳۷۵: ۱۰۱). طبق این قطعنامه، مقرر شد یک کمیسیون ویژه برای انجام بازرسی‌های فوری از توانایی‌های شیمیایی، میکروبی و موشکی عراق بر مبنای اظهارنامه تسلیحاتی آن کشور و تعیین هر محل اضافی دیگر توسط خود کمیسیون تشکیل گردد (Security Council Resolution 687, April 3, 1991). کمیسیون ویژه سازمان ملل به نام آنسکام^۲ موسوم گردید. در تاریخ ۱۱ آوریل،

1. Desert Storm

2. United Nations Special Commission (UNSCOM)



رئیس شورای امنیت، از پذیرش غیرقابل برگشت و بدون قید و شرط قطعنامه ۶۸۷ توسط عراق اطلاع حاصل کرد و اعلام نمود آتش‌بس بنابر پاراگراف ۳۳ این قطعنامه، بین طرفین برقرار شده است (خالوزاده، ۱۳۷۵: ۳۰)

عدم اجماع اعضای شورای امنیت در خصوص اجرا یا عدم همکاری کامل عراق با مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد، بهانه و زمینه‌سازی لازم برای تصویب قطعنامه‌های بیشتر یا ادامه طرح تحریم‌ها و فشار آمریکا و سازمان ملل متحد علیه عراق را فراهم نمود. تداوم جاه‌طلبی‌های صدام در منطقه و وضعیت ناگوار داخلی مردم عراق تحت دیکتاتوری صدام، ضرورت تداوم چنین روندی را نشان می‌داد. یکی از این اقدامات صورت گرفته، ایجاد مناطق پرواز ممنوع^۱ بود. ایجاد دو منطقه پرواز ممنوع در شمال و جنوب عراق اگرچه ربط مستقیمی با تحریم‌ها و رژیم خلع سلاح عراق نداشت، اما از آن جهت که یکی از اهداف اصلی آن، اعمال فشار بر عراق و مهار رژیم صدام بود، از اهمیت زیادی برخوردار بود (احمدی، ۱۳۸۴: ۸۰).

طرح مناطق پرواز ممنوع علاوه بر تلاش برای مهار نظامی عراق، توانست تضمین‌کننده محکمی برای رعایت و اعمال تحریم‌های ایالات متحده آمریکا و سازمان ملل علیه عراق باشد و نظام اقتصادی دولت عراق را با چالش‌های جدی مواجه سازد. با این وجود نتوانست تمامی اهداف مورد نظر آمریکا را محقق سازد.

در سال ۱۹۹۲، *بیل کلینتون* از حزب دمکرات در آمریکا به قدرت رسید. در این دوره، علاوه بر حضور نظامی آشکار و چشمگیر آمریکا در منطقه و تحکیم روابط امنیتی با دولت‌های حاشیه خلیج فارس که با بهره‌گیری از دو جنگ پیشین به دست آمده بود، سیاست «مهار دوجانبه»^۲ دو قدرت منطقه‌ای یعنی ایران و عراق، به عنوان ستون‌های نظم نوین تحمیلی آمریکا در منطقه، در دستور کار قرار گرفت. ایالات متحده سعی داشت با ایجاد فشار فزاینده و تدریجی، رژیم بعثی عراق را به نهایت ضعف بکشاند ولی از بین نرود. البته در داخل نهادهای حکومتی آمریکا، صداهای متفاوت دیگری نیز شنیده می‌شد که خواهان تغییر رژیم و سرنگونی صدام

1. No – Fly Zones

2. Dual Containment



بودند. در هر صورت، حداقل تا اواسط دهه ۱۹۹۰، سیاست تغییر رژیم عراق در دستور کار دولت کلینتون قرار نداشت. سیاست مهار دوگانه درخصوص عراق دو هدف داشت:

۱. تضعیف ماشین جنگی عراق؛

۲. تضعیف حاکمیت مرکزی عراق (برنا بلداجی، ۱۳۸۵: ۲۳).

در ۱۸ مه ۱۹۹۳، *مارتین ایندایک*^۱ که بعداً دستیار ویژه رئیس‌جمهور در امور مربوط به خاور نزدیک و جنوب آسیا شد، طی یک سخنرانی در مؤسسه واشینگتن در سیاست‌های خاور نزدیک^۲ به ارائه چهارچوب سیاست مهار دوگانه پرداخت. او بیان کرد «ایالات متحده آمریکا دیگر به بازی برقراری توازن میان ایران و عراق نمی‌پردازد. قدرت آمریکا و دوستانش در منطقه (مصر، اسرائیل، ترکیه و اعضای شورای همکاری خلیج فارس متشکل از عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان) به واشینگتن اجازه می‌دهد تا به مقابله با هر دو رژیم ایران و عراق بپردازد. ما دیگر برای مقابله با یکی از آنها، به دیگری نیاز نداریم». ولی درخصوص عراق اظهار داشت این رژیم، یک رژیم جنایتکار است و رفتارهای آن قابل قبول نیست. با این وجود از تعهد آمریکا نسبت به حفظ تمامیت ارضی این کشور سخن راند، اما تردیدها درخصوص اینکه آیا واقعاً تغییر رژیم در دستور کار آمریکا می‌باشد یا خیر، تا حدودی باقی ماند. لازم به ذکر است منظور از واژه «دوگانه»^۳، آن نیست که اهداف و سیاست‌های یکسانی نسبت به هر دو کشور ایران و عراق در نظر گرفته شود، کما اینکه سیاست مهار دوگانه در مورد ایران، به تغییر رفتار میل می‌کند و در مورد عراق به تغییر رژیم (Lichtblau, 1999).

سیاست مهار دوگانه درخصوص عراق از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ اعمال شد. با وجود این، نتایج رضایت‌بخشی حاصل نشد. در واقع اعمال تحریم‌های چندجانبه سازمان ملل و تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده آمریکا، نتوانست به تغییر رفتار لازم از جانب دولت عراق منتهی شود و نظم جدیدی را برپایه خواسته‌های آمریکا

1. Martin Indyk

2. Washington Institute For Near East Policy

3. Dual

پایه‌گذاری کند. سیاست‌های تحریمی در قالب برنامه «نفت در برابر غذا» که امکان وارد کردن حجم محدودی از غذا و دارو را به عراق می‌داد و همچنین حمایت آمریکا از معارضان عراقی در چهارچوب سیاست کلی مهار دوگانه، تزلزل جدی در موقعیت و جایگاه صدام در نظام سیاسی عراق ایجاد نکرد. در واقع اتکای مردم عراق به ذخایر غذایی جیره‌بندی‌شده که امکان آن از طریق تصویب قطعنامه ۹۸۶ فراهم گردید، در حکم ابزاری برای رژیم عراق بود تا از این رهگذر، مردم این کشور را تحت کنترل خود داشته باشد. صدام از رنجش مردم عراق از غرب و همدلی اعراب با مشکلات مردم این کشور، به نفع خود بهره‌برداری می‌کرد (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

«آنسکام» به دنبال کارشکنی‌های متعدد دولت عراق در اکتبر ۱۹۹۷، دسامبر ۱۹۹۷، اوت ۱۹۹۸ و سرانجام سپتامبر ۱۹۹۸ (که پارلمان عراق پایان همکاری‌های دولت عراق با آنسکام را اعلام کرد) در مذاکرات خود با عراق دچار بن‌بست شد. گرچه دولت عراق در اکتبر ۱۹۹۸ و با توجه به تهدیدات آمریکا مبنی بر حمله نظامی به این کشور به خواست‌های آنسکام تن در داد، اما بار دیگر در دسامبر ۱۹۹۸، از تسلیم اسناد و مدارک مربوط به برنامه‌های تسلیحاتی انهدام جمعی خود، اجتناب ورزید. به دنبال تسلیم گزارش ریچارد باتلر، سرپرست آنسکام، به شورای امنیت، دولت آمریکا و انگلستان طی چهار روز متوالی در عملیاتی که به «روپاه صحرا» موسوم گشت، مناطق مختلف عراق را مورد حملات بمباران هوایی قرار دادند. کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا، تغییر رژیم صدام را یکی از اهداف این عملیات عنوان نمود. آمریکا در واقع به این نتیجه رسیده بود که نابودی کامل برنامه‌های توسعه تسلیحات انهدام جمعی عراق تا زمانی که صدام در رأس قدرت است، غیرممکن می‌باشد.

نافرمانی عراق در پذیرش درخواست‌های آمریکا و قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل پس از اعمال فشارهای یک‌جانبه و چندجانبه از جمله سیاست «نفت در برابر غذا» و همچنین به دست نیاموردن نتیجه مناسب از اعمال سیاست مهار دوگانه و ایجاد مناطق پرواز ممنوع، باعث شده بود تا در نیمه دوم دومین دوره ریاست جمهوری کلینتون، سیاست تغییر رژیم از طرفداران بیشتری نسبت به



سیاست تغییر رفتار برخوردار شود. تصویب قانون آزادسازی عراق^۱ در ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۸ در سنا و مجلس نمایندگان امریکا و امضای آن به‌عنوان قانون در ۳۱ اکتبر همان سال، نشان از تغییر جهت آشکار دولت امریکا به‌سمت سرنگونی صدام و تغییر رژیم عراق می‌دهد (Katzman, 2002: 5). دولت امریکا از مدت‌ها قبل، آمادگی ایجاد چنین تغییری در سیاست‌های خود را داشت و به‌دنبال اعلام تصمیم پارلمان عراق در نیمه سپتامبر ۱۹۹۸ مبنی بر قطع همکاری با آنسکام، زمینه آن فراهم شد. قانون شماره ۲۵۲۵ معروف به «قانون آزادسازی عراق»، چهار بخش عمده دارد:

۱. اتخاذ یک سیاست جهت برکناری رژیم صدام حسین؛
۲. اعطای اختیار به رئیس‌جمهور برای اختصاص دو میلیون دلار برای برنامه‌های سخن‌پراکنی و تبلیغاتی و ۹۷ میلیون دلار کمک نظامی به نیروهای مخالف عراقی. به رئیس‌جمهور اختیار داده می‌شود تا دریافت‌کنندگان این کمک را خود تعیین کند؛
۳. تجدید در درخواست‌های کنگره برای ایجاد یک دادگاه بین‌المللی برای محاکمه صدام و دیگر مقامات عراقی به خاطر ارتکاب جرایم جنگی. این اقدام، یک گام انسانی برای مشروعیت‌زدایی از حکومت وحشت او خواهد بود؛ و
۴. توجه به عراق پس از صدام و درخواست پاسخ جامع به چالش‌های موجود بر سر راه بازسازی کشور ویران‌شده عراق در چندین دهه حکومت صدام (Iraq Liberation Act of 1998).

با انجام عملیات «روبه صحرا» و همچنین پس از تصویب قانون آزادی عراق توسط کنگره امریکا، بحران عراق پیچیده‌تر شد چرا که دولت عراق نسبت به قطع همکاری‌های خود با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل، مصمم گردید. بنابراین استفاده از ظرفیت‌های آنسکام برای نظارت و بازرسی از فعالیت‌های عراق دیگر مقدور نبود. از این‌رو لازم بود تا خلأ به وجود آمده به نوعی برطرف شود. این فرصت با تشکیل «کمیسیون نظارت، حقیقت‌آزمایی و بازرسی»^۲ براساس قطعنامه ۱۲۸۴ مصوب دسامبر ۱۹۹۹ شورای امنیت، فراهم گردید. این قطعنامه، تمامی شرایط

1. Iraq Liberation Act (ILA)

2. UN Monitoring, Verification and Inspection Commission (UNMOVIC)

مربوط به خلع سلاح عراق را که در قطعنامه ۶۸۷ ذکر شده بود، مورد تأکید مجدد قرار داد و کلیه اختیارات و وظایف آنسکام را به «آنموویک» تفویض و نقش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را نیز به نحو مقرر در قطعنامه ۶۸۷ تثبیت کرد. دولت عراق مفاد قطعنامه ۱۲۸۴ را نپذیرفت و قاطعانه با بازگشت بازرسان مخالفت نمود. به این ترتیب، بن‌بستی در رابطه با بحران عراق در شورای امنیت شکل گرفت که تا سپتامبر ۲۰۰۲ ادامه یافت. طی این دوره، هیچ اقدامی در ارتباط با بازرسی‌های تسلیحاتی ممکن نشد و کشمکش نامحدود بین عراق و برخی کشورها که با آن همراهی می‌کردند، از یک‌سو و امریکا و انگلیس از سوی دیگر جریان یافت (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۳۰-۱۱۸).

با به قدرت رسیدن بوش پسر به ریاست‌جمهوری امریکا، مؤلفه‌های سیاست کلی دولت کلینتون پس از عملیات «روبه صحرا»، به‌گونه‌ای تداوم یافت تا مهار عراق، با شدت بیشتری صورت پذیرد (Katzman, 2002: 7). مشکلی که در این دوره وجود داشت، فرسایشی شدن تحریم‌ها بود. رژیم تحریم‌ها از اواسط سال ۲۰۰۰ با بحران بی‌سابقه‌ای مواجه گردید. سیاست رژیم عراق که از دسامبر ۱۹۹۸ برپایه عدم همکاری با بازرسان و تلاش برای فروپاشی تحریم‌ها گذارده شده بود، از اواسط سال ۲۰۰۰ اوج گرفت.

در این فاصله، رژیم عراق بر آن بود که با استفاده از اختلافات در شورای امنیت، خستگی کشورها از رژیم تحریم و خسارات ناشی از آن برای منافع اقتصادی‌شان و در نهایت بهره‌گیری از اثرات سوء تحریم‌ها بر غیرنظامیان عراقی در جهت فرسودن و فروپاشی تحریم‌ها در عمل حرکت کند. علاوه بر توقف مناسبات تجاری کشورها با عراق، بدهی‌های نسبتاً هنگفت عراق به دیگر کشورها نیز با اعمال رژیم تحریم‌ها در سال ۱۹۹۰ معوق مانده بود؛ بدهی‌هایی که بدون احتساب دعاوی مربوط به خسارات، بیش از صد میلیارد دلار برآورد می‌شد. از سوی دیگر، موارد نقض تحریم‌های اعمال‌شده علیه عراق نیز رو به فزونی می‌نهاد. از جمله آنها، نقض تحریم پرواز به عراق از اواسط سال ۲۰۰۰ بود به‌گونه‌ای که شمار فزاینده‌ای از کشورها به تفسیری که وجود تحریم پرواز به عراق را نفی می‌کردند، پیوستند. همچنین حجم تجارت غیرقانونی با عراق به نحو بی‌سابقه‌ای



رشد کرد (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۳۱-۱۳۰). تداوم این روند می‌توانست شکست در نتایج اعمال تحریم‌ها را به دنبال داشته باشد و از سوی دیگر، اعتبار شورای امنیت نیز مخدوش گردد.

ابتکار آمریکا و انگلیس برای غلبه بر چنین وضعیتی، طرح تحریم هوشمند^۱ بود به نحوی که فقط دولت عراق و برخی طرح‌های آن تحت تأثیر قرار گیرد و از طرف دیگر، مردم عراق نیز کمترین صدمه را متحمل شوند. این دو کشور امیدوار بودند که از طریق رفع فشارها بر مردم عراق، انتقادات از رژیم تحریم خاتمه یابد، دولت‌های همسایه و دیگر مناطق امکان بیشتری برای تجارت با عراق بیابند و این امکان فراهم شود تا از طریق ادامه تحریم و کنترل مالی بر رژیم عراق، مهار آن میسر شود. نتیجه این تلاش‌ها در قالب قطعنامه ۱۳۵۲ شورای امنیت مصوب ۳ ژوئن ۲۰۰۱ پدیدار گشت (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۲). اما آنچه باعث ایجاد تحولات جدی در حوزه روابط بین‌الملل و از جمله سیاست آمریکا در قبال عراق گردید، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود.

حوادث ۱۱ سپتامبر، فرصت بی‌نظیری برای ایالات متحده و به‌خصوص نومحافظه‌کاران به قدرت رسیده در دولت بوش بود تا با برساختن یک «دگر خارجی»^۲ قابل فهم نظیر تروریسم، بنیادگرایی و خطر دستیابی تروریست‌ها و بنیادگرایان به سلاح‌های کشتار جمعی، از فاز مداخله‌گرایی تهاجمی محدود به مداخله‌گرایی تهاجمی نامحدود تغییر جهت داده و زمینه‌های بسط هژمونی آمریکا را فراهم کنند.

بلافاصله پس از حمله آمریکا به طالبان و «القاعده» در افغانستان که در اوایل اکتبر ۲۰۰۱ آغاز گردید، گمانه‌زنی‌ها برای استفاده مستقیم از زور نظامی به‌عنوان فاز دوم مبارزه با تروریسم برای تغییر رژیم عراق آغاز گردید (Katzman, 2002: 8). در واقع، عراق گزینه مناسبی برای اعمال سیاست‌های تهاجمی نامحدود آمریکا تحت عنوان مبارزه با تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی بود. با توجه به آنکه مسئله خلع سلاح عراق دچار بحران شده بود و پس از قطع همکاری عراق با آنسکام، بازرسان سازمان ملل اجازه حضور در عراق را پیدا نکرده بودند. از سوی

1. Smart Sanction

2. External Other

دیگر، نافرمانی عراق در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت، زمینه را برای بی‌ثمر دانستن ادامه سیاست تحریم‌ها فراهم نمود و باعث شد طرفداران گزینه تغییر رژیم بغداد، افزایش جدی پیدا کنند. فضای داخلی و افکار عمومی در امریکا نیز از این سیاست حمایت می‌کردند.

با بررسی تحولات منتهی به سرنگونی رژیم بعثی عراق، به نظر می‌رسد سخنرانی جورج بوش، رئیس‌جمهوری امریکا، در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در کنگره این کشور، می‌تواند به‌عنوان مبدأ عملیاتی کردن برنامه‌های ایالات متحده برای حمله نظامی به عراق و شمارش معکوس برای سرنگونی صدام تلقی شود. در این تاریخ، بوش در سخنرانی خود، سه کشور عراق، ایران و کره شمالی را کشورهای «محور اهریمنی»^۱ خواند. چندی بعد، کالین پاول، وزیر امور خارجه وقت امریکا، در مصاحبه ۲۴ فوریه خود، اظهارات بوش را این‌گونه کامل نمود که امریکا علیه ایران و کره شمالی برنامه‌ای برای اقدام نظامی ندارد، ولی به‌دنبال سرنگونی صدام است (Washington Post, February 24, 2002). این تعبیر آشکارا از اجماع جناح‌های متعدد به سرنگونی صدام در هیئت حاکمه امریکا خبر می‌دهد.

در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۲، مقامات امریکایی، موضوع لزوم تصویب قطعنامه شورای امنیت جهت استفاده از زور علیه عراق در صورت عدم موافقت این کشور با دسترسی بدون قید و شرط بازرسان تسلیحاتی به عراق را مطرح و دنبال نمودند. در ۲۰ سپتامبر همان سال، دولت بوش اقدام به انتشار سندی با عنوان «استراتژی امنیت ملی امریکا»^۲ نمود. در این سند که دارای تفاوت‌های اساسی با اسناد مشابهی است که توسط رؤسای جمهور سابق امریکا انتشار یافته، فاصله گرفتن از سیاست‌های مهار و بازدارندگی تئوریزه‌شده و سیاست جدید یعنی حمله با هدف پیش‌دستی^۳ علیه دشمنان و تروریست‌ها و همچنین حفظ برتری نظامی^۴ طرح شده بود (The National Security Strategy of The United States of America, September 2002).

1. Axis of Evil
2. The National Security Strategy of United States
3. Preemptive Strike
4. Military Supremacy



روندی که امریکا آغاز کرده بود، با تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ در ۸ نوامبر ۲۰۰۲ به مقطع بسیار مهمی رسید. تصویب این قطعنامه از نظر برخی نویسندگان مهم‌ترین و حساس‌ترین تصمیمی است که شورای امنیت در طول تاریخ خود گرفته است (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۵۷).

این قطعنامه دارای دو محور کلی تقویت نظام بازرسی‌های تسلیحاتی و چگونگی اقدام علیه عراق در صورت تخلف بود. هدف محور نخست آن بود تا با تدوین مقررات جدید و افزایش چممشگیر اختیارات بازرسان، زمینه مناسبی برای انجام جدی بازرسی‌ها و غلبه بر سیاست فرار، پنهان‌کاری و تقلب که همواره توسط مقامات عراقی در دهه ۱۹۹۰ اعمال می‌شد، فراهم گردد. در چهارچوب محور دوم و طبق بند دوم قطعنامه، از اعطای یک «فرصت نهایی»^۱ به عراق برای تبعیت از تعهدات مربوط به خلع سلاح سخن به میان آمده است. همچنین طبق بند ۱۳ آن، هشدارهای مکرر شورا به عراق مبنی بر مواجهه با «عواقب شدید»^۲ در صورت تداوم نقض تعهداتش یادآوری شد (Security Council Resolution 1441, November 8, 2002).

عراق براساس قطعنامه ۱۴۴۱ گزارشی ۱۲۰۰۰ صفحه‌ای از فعالیت‌های تسلیحاتی و سلاح‌های کشتارجمعی خود (از زمان خارج شدن بازرسان از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲) را به شورای امنیت ارائه کرد. مطابق قطعنامه مذکور، گزارش عراقی‌ها می‌بایست کامل، جامع و صحیح باشد. در گزارش ۱۲ روز بعد هانس بلیکس، رئیس آنموویک و محمد البرادعی، مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، گزارش عراق حاوی اطلاعات تازه بسیار اندکی تلقی گردید. پاول، وزیر امور خارجه وقت امریکا نیز چند ساعت پس از گزارش بازرسان به شورای امنیت، ضمن سخنانی، از سرخوردگی امریکا نسبت به اظهارنامه تسلیحاتی عراق سخن گفت و آن را نقض فاحش دیگری توسط عراق اعلام کرد (New York Times, December 20, 2002).

اظهارات پاول، عزم جدی دولت امریکا برای مقابله با رژیم صدام را نشان می‌دهد. همچنین از گفته‌های پاول فهمیده می‌شود تصمیم به برخورد با رژیم عراق از مدت‌ها پیش گرفته شده و اقدامات اخیر عراق، تنها به نزدیک‌تر شدن

1. Final Opportunity
2. Serious Consequences

زمان این برخورد کمک کرده است. نطق سالانه بوش نیز در ژانویه ۲۰۰۳ در کنگره امریکا، تردیدی باقی نگذاشت که امریکا قصد دارد عراق را با استفاده از زور نظامی خلع سلاح نماید. بوش در سخنرانی خود، تهدیدها را نه تنها واقعی که قریب‌الوقوع توصیف کرد. متعاقب سخنرانی بوش در کنگره، پاول با حضور در جلسه ۵ فوریه ۲۰۰۳ شورای امنیت کوشید تا شواهد و مدارکی برای اثبات عدم همکاری عراق با بازرسان ارائه کند و ارتباط عراق و «القاعده» را نیز نشان دهد (او از عکس‌های ماهواره‌ای و نوارهای ضبط‌شده نیز برای اقناع اعضای شورای امنیت استفاده کرد). در این جلسه پاول خواستار استفاده از زور جهت اجرای قطعنامه‌ها علیه عراق شد.

در ۱۷ مارس ۲۰۰۳، بوش به صدام و پسرانش ۴۸ ساعت فرصت داد تا خاک عراق را ترک کنند و خاطر نشان ساخت در غیر این صورت، امریکا به عراق حمله خواهد کرد. با رد پذیرش درخواست بوش، حملات نظامی امریکا یک ساعت و نیم پس از پایان مهلت تعیین شده آغاز شد؛ جنگی که خلع سلاح عراق از تسلیحات کشتار جمعی، بهانه آن بود به گونه‌ای که چندی پس از اتمام جنگ از جانب برخی مقامات امریکایی عنوان شد که موفقیتی در یافتن سلاح‌های کشتار جمعی به دست نیامده است. در واقع دلایل اصلی حمله امریکا به عراق را می‌توان بیشتر از منظر مساعد بودن فضای داخلی امریکا، تسلط بر منطقه و بسط هژمونی امریکا، حفظ منافع اسرائیل، مسئله انرژی و مهار ایران تحلیل نمود.

بررسی استراتژی امریکا در قبال عراق

برای بررسی استراتژی امریکا در قبال عراق از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ به سه مؤلفه متناسب بودن اهداف و ابزار، تأثیرگذاری متقابل و معتبر بودن اعمال اجبار یا زور باید پردازیم و نشان دهیم که سیاست‌های اقدام امریکا با توجه به هریک از این سه عنصر تا چه حد از توازن بهره‌مند بوده است.

در بخش چهارچوب نظری تحقیق حاضر، عنوان شد که برای ارزیابی تناسب میان اهداف و ابزار به یک نشانه مهم یعنی مفهوم «تغییر رژیم» می‌توان توسل جست. به عبارت دیگر، چنانچه دولت اجبارکننده به جای هدف قرار دادن «تغییر

رفتار» دولت هدف، به سیاست تغییر رژیم روی آورد، تناسب میان اهداف و ابزار به منزله یکی از ارکان استراتژی دولت مجبورکننده در چهارچوب دیپلماسی اجبار، لحاظ نشده است و بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که بدون در نظر گرفتن چنین تناسبی، به‌کارگیری دیپلماسی اجبار با موفقیت قرین گردد.

سیاست رسمی ایالات متحده آمریکا در جریان بحران کویت مبتنی بر تغییر رژیم نبود، هرچند تغییر رژیم صدام دارای طرفداران جدی در هیئت حاکمه آمریکا بود؛ ولی در هر حال برای تغییر رژیم عراق، اجماعی حاصل نشده بود. علاوه بر بوش پدر که به تغییر رژیم عراق تمایل داشت، از افرادی مانند *پل ولفوویتز* می‌توان نام برد که معتقد به نارس و خام بودن پایان جنگ ۱۹۹۱ با عراق بودند (Ciricione, 2003).

با روی کار آمدن دولت دمکرات بیل کلینتون و در پیش گرفتن سیاست مهار دوجانبه، تلاش مقامات امریکایی در جهت تغییر رفتار عراق می‌تواند ارزیابی شود. با این وجود، سیاست تغییر رژیم همچنان دارای طرفدارانی جدی بود. سال ۱۹۹۸ را از یک منظر می‌توان نقطه عطفی در جهت تمایل جدی هیئت حاکمه آمریکا به سمت سیاست تغییر رژیم ارزیابی نمود. در واقع در این سال، ناکامی در رسیدن به اهداف مورد نظر از اعمال سیاست مهار دوجانبه آشکار شده بود و نشانه‌های جدی از تغییر رفتار دولت عراق به چشم نمی‌خورد. در این سال، ۱۸ عضو برجسته محافظه‌کار از جمله *الیوت آبرامز*^۱، *ریچارد آرمیتاژ*^۲، *جان بولتون*^۳، *زلمای خلیل‌زاد*^۴، *ریچارد پرل*^۵، *دونالد رامسفلد*^۶، و *پل ولفوویتز*^۷ تحت نظارت ویلیام کریستول و رابرت کیگان در سازمان پناک^۸ نامه‌ای خطاب به کلینتون نوشتند و از او

1. Elliot Abrams
2. Richard Armitage
3. John Bolton
4. Zalmay Khalilzad
5. Richard Perl
6. Donald Rumsfeld
7. Paul Wolfowitz
8. PNAC

خواستند تا هدف سرنگونی رژیم صدام از قدرت در عراق را در دستور کار خود قرار دهد (Ciricione, 2003).

بدین ترتیب بود که پس از قطع همکاری‌های عراق با آنسکام و آغاز عملیات «روبه صحرا»، تغییر رژیم صدام یکی از اهداف کلیتون برشمرده شد. روی کار آمدن دولت جمهوری خواه بوش و به‌ویژه حوادث ۱۱ سپتامبر، بهترین فرصت برای نومحافظه‌کارانی بود که در تمام این سال‌ها به سرنگونی رژیم بعثی عراق می‌اندیشیدند. ولفوویتز و برخی مقامات دیگر، بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر از بوش خواستند تا به عراق حمله کند. در واقع نومحافظه‌کاران، تغییر رژیم عراق را بخشی از استراتژی کلان آمریکا برای بازسازی خاورمیانه می‌دانستند (Ciricione, 2003). این هدف نهایتاً در مارس ۲۰۰۳ محقق شد. بنابراین مشخص می‌شود تناسب میان اهداف و ابزار در استراتژی آمریکا لحاظ نگردیده و تغییر رژیم عراق به‌صورت رسمی از سال ۱۹۹۸ در دستور کار مقامات امریکایی قرار گرفته است.

ملاحظه دیگر در استراتژی ایالات متحده در قبال عراق، تأثیرگذاری متقابل است. تحولات منتهی به جنگ عراق و آمریکا در ۱۹۹۱ در ماجرای بحران کویت نشان می‌دهد تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متقابلی از رفتارهای طرفین وجود نداشته است، چرا که سرانجام عراق با اختیار خود از کویت خارج نشد و تهدیدات آمریکا مؤثر واقع نگردید. بنابراین، در این مسئله نمی‌توان از تأثیرگذاری متقابل آمریکا و عراق بر یکدیگر سخن به میان آورد. تحولات پس از جنگ ۱۹۹۱ به‌خصوص تعداد قابل توجه قطعنامه‌های شورای امنیت در کنار تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده آمریکا نیز نشان می‌دهد استراتژی آمریکا فاقد تأثیرگذاری متقابل بوده است یعنی رفتارهای دولت اجبارکننده و دولت هدف به موازات یکدیگر برای به نتیجه رسیدن اعمال دیپلماسی اجبار شکل نگرفته‌اند.

شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین علل فقدان تأثیرگذاری متقابل میان آمریکا و عراق به‌ویژه از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، شدت گرفتن سیاست‌های تغییر رژیم عراق در میان مقامات هیئت حاکمه آمریکا بوده است. بازتاب این تحول در سیاست خارجی آمریکا بر عراق، نافرمانی و عدم پذیرش درخواست‌های مندرج در قطعنامه‌های شورای امنیت و همچنین تقاضاهای ایالات متحده آمریکا بوده است.

سومین مؤلفه در بررسی استراتژی دولت اجبارکننده، معتبر بودن اعمال زور می‌باشد. در بحران کویت، اعمال زور امریکا به صورت چندجانبه و دسته‌جمعی بود لذا از اعتبار کافی بهره‌مند بود به خصوص آنکه قطعنامه‌های شورای امنیت نیز از چنین اقدامی حمایت می‌کردند. نکته دیگر آن است که در این مقطع، افکار عمومی در داخل امریکا نیز حامی اقدام امریکا در متوسل شدن به زور برای آزادسای کویت بودند. در طول سال‌های پس از جنگ دوم خلیج فارس نیز امریکا تلاش بسیاری کرد تا منویات خود را از طریق اقناع سایر اعضای شورای امنیت به تصویب قطعنامه‌های مختلف و اعمال تحریم از سوی شورای امنیت سازمان ملل تأمین کند.

از زمان جنگ دوم خلیج فارس تا زمان سقوط صدام، بیش از هفتاد قطعنامه در خصوص عراق به تصویب رسید که در همه آنها، ایالات متحده امریکا نقش بارزی ایفا نموده است. با این وجود، در حدود یک سال مانده به حمله نظامی امریکا علیه عراق، این کشور نتوانست یک اجماع بین‌المللی قوی را به‌عنوان پشتیبان خود در حمله به عراق فراهم کند. در مجموع می‌توان گفت در مسئله خلع سلاح عراق بدون توسل جستن به استفاده از قوای نظامی به شکل تمام‌عیار، امریکا توانسته بود تا حمایت دیگر کشورها را نیز به‌دست آورد اما در مورد حمله نظامی به عراق، چنین اجماعی حاصل نشد.

سیاست و اقتصاد عراق

عراق به‌عنوان یکی از کشورهای مهم نفت‌خیز خاورمیانه به شمار می‌رود که افزایش یا کاهش قیمت جهانی نفت، آثار ملموسی بر اقتصاد و به‌طورکلی زندگی مردم عراق می‌گذارد. اقتصاد این کشور در دوران حکومت بعثی صدام پس از حمله به ایران آسیب جدی دید و میلیاردها دلار نیز بدهکار گردید. تهاجم عراق به کویت و آغاز صدور قطعنامه‌های شورای امنیت که از زمان بحران کویت تا سرنگونی صدام از نظر تعداد، بی‌سابقه می‌باشد، اقتصاد آسیب‌دیده این کشور را دچار فروپاشی کامل کرد.

سلسله تحریم‌های تحمیلی بر عراق از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد

به مدت سیزده سال تأثیرات بسیاری در این کشور بر جای گذاشت. با تصویب قطعنامه ۶۶۱ و تشکیل کمیته تحریم، شورای امنیت اقدام به ارائه تحریمات اقتصادی سخت و گسترده‌ای علیه عراق نمود. لغو تحریم‌های اقتصادی این کشور، پس از خارج ساختن نیروهای عراقی از کویت در سال ۱۹۹۱ و با پایان یافتن جنگ دوم خلیج فارس، با تصویب قطعنامه ۶۸۷ منوط به نابودی سلاح‌های کشتار جمعی عراق گردید. بهانه سلاح‌های کشتار جمعی که حتی پس از سرنگونی رژیم بعثی نیز یافت نشد، به نوبه خود موجب شکل‌گیری قطعنامه‌های متعددی شد که هریک به نوعی به اعمال فشار و اجبار علیه عراق می‌پرداختند و درخواست پذیرفتن مصوبات شورای امنیت را از این کشور داشتند.

عراق تا پیش از اعمال تحریم‌ها روزانه حدود ۲/۵ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد. در پی ممنوعیت فروش نفت این کشور، مردم تحت فشار شدیدی برای تأمین مایحتاج اولیه روزانه خود قرار گرفتند. سازمان ملل برای تسکین بخشیدن به آلام مردم عراق پذیرفت تا با صدور مجوزی، اجازه فروش نفت محدود عراق برای تأمین بخشی از مایحتاج اولیه زندگی مردم را بدهد، اما حکومت صدام با این امر مخالفت می‌کرد تا شاید تحریم‌ها از اساس برچیده شود. سرانجام حکومت صدام ناچار به عقب‌نشینی شده و طرح «نفت در برابر غذا» عملیاتی گردید. براساس این طرح، پول نفت به حساب سپرده واریز و با نظارت کمیته تحریم براساس قطعنامه ۶۶۱ شورای امنیت، قراردادهای منعقد شده مورد تأیید قرار می‌گرفت و از سوی کمیته مزبور، گشایش اعتبار می‌شد و کالاهای وارداتی با نظارت بازرسان سازمان ملل توسط دولت عراق میان مردم توزیع می‌شد (ایروانی، ۱۳۸۵).

حملات نظامی ایالات متحده آمریکا در ۱۹۹۸ برای مجبور کردن سران عراق به اجرای الزامات آنسکام نیز وضعیت مردم عراق را بیش از گذشته وخیم نمود. تولید ناخالص داخلی این کشور در ۱۹۹۶ کمتر از ۳۰ درصد مقدار آن در ۱۹۸۹ و پیش از آغاز جنگ علیه کویت بود. در مجموع می‌توان گفت سیاست‌های تحریمی ایالات متحده و سازمان ملل متحد علیه عراق در فروپاشی نظام اقتصادی عراق کاملاً موفق بود، اما اینکه تحمیل فشارهای اقتصادی تا چه حد باعث ایجاد تغییر در رفتارهای دولت عراق شده است، محل پرسش می‌باشد.



در بُعد سیاست داخلی نیز می‌توان بیان نمود که دیکتاتوری صدام، اجازه ظهور و بروز هیچ نوع صدای متفاوتی از داخل و یا خارج از حکومت را نمی‌داد و نظام سیاسی عراق به صورت هرمی و بر مبنای امیال و تصمیم‌های شخص صدام در رأس این هرم شکل گرفته بود. پاسخ صدام به منتقدان و مخالفان خود، بسیار کوبنده و وحشتناک بود. در این خصوص، می‌توان به رفتار رژیم بعثی در برخورد با کردها در شمال و شیعیان در جنوب عراق اشاره کرد. رفتار رژیم صدام به حدی خشن بود که تا به استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه مردم کشور خود نیز رسید. بر این مبنای می‌توان گفت که رژیم صدام فاقد هرگونه پایگاه مردمی بود و حامیان او عمدتاً در میان برخی نظامیان، مأموران امنیتی و همچنین بعثی‌ها بودند.

از آنجا که ساختار سیاسی و نظام تصمیم‌گیری حکومت صدام اجازه ظهور و بروز انتقادات جدی و حتی درون حکومتی را نمی‌داد، اساساً وجود نخبگان به مثابه منتقل‌کنندگان فشارهای جهانی منتفی می‌گردید. لذا در مواجهه با اعمال دیپلماسی اجبار و مؤلفه‌های آن از قبیل سیاست‌های تحریمی، طرح مناطق پرواز ممنوع، سیاست نفت در برابر غذا، طرح تحریم‌های هوشمند و...، شخص صدام بود که تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کرد. نکته مهم دیگری که از نظام تصمیم‌گیری صدام می‌توان استنباط نمود، اینکه اساساً صدام پس از جنگ خلیج فارس، اعتماد خود را به امریکا از دست داده بود. بنابراین سیاست مقاومت در قبال فشارها را انتخاب کرده و بعضاً به ماجراجویی‌های نظیر طرح ترور رئیس‌جمهور امریکا می‌پرداخت.

از مجموع مطالب گفته‌شده برمی‌آید شکاف عمیق میان حاکمیت و مردم از یک سو و ساختار نظام سیاسی عراق که اختیار امور را به‌طور کامل به صدام اعطا کرده بود، احتمال کسب موفقیت در نتیجه دیپلماسی اجبار به کار گرفته شده از جانب ایالات متحده امریکا در برابر عراق را به شدت کاهش داده بود.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ذکر شد، استراتژی امریکا در اعمال دیپلماسی اجبار در قبال عراق فاقد توازن لازم برای کسب موفقیت بوده است. عدم توازن در استراتژی امریکا، به‌طور مشخص به عدم تناسب میان اهداف و ابزار در استراتژی دولت مجبورکننده

از یک سو و همچنین فقدان تأثیرگذاری متقابل میان رفتارهای طرفین بازمی‌گردد. متناسب نبودن اهداف و ابزار نتیجه متمایل شدن مقامات هیئت حاکمه، به سمت گزینه «تغییر رژیم» به جای «تغییر رفتار» عراق می‌باشد که به طور مشخص از سال ۱۹۹۸ در سیاست‌های اعلامی ایالات متحده آمریکا نیز مطرح می‌شد. از سوی دیگر، استراتژی آمریکا از فقدان تأثیرگذاری متقابل رنج می‌برد به این معنا که ایالات متحده در مسیری گام برمی‌داشت که از نظر عراق، افتادن در آن مسیر، نفعی را عاید عراق نمی‌کرد. بنابراین در پاسخ به سیاست‌های آمریکا، عراق استراتژی نافرمانی را در پیش گرفته بود. با این وجود، می‌توان بیان کرد که در مسئله خلع سلاح عراق (و بدون توجه به کاربرد قوای نظامی در حمله به عراق) استراتژی ایالات متحده از اعتبار کافی بهره‌مند بود.

سیاست و اقتصاد دولت هدف نیز نقش متفاوتی را در نتیجه به‌کارگیری دیپلماسی اجبار ایالات متحده ایفا کردند. درحالی‌که وضعیت اقتصادی ناگوار عراق و اعمال شدید تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا در کنار تحریم‌های چندجانبه شورای امنیت سازمان ملل متحد، می‌توانست زمینه را برای کسب موفقیت در اعمال دیپلماسی اجبار فراهم نماید، ساختار هرمی و محوریت صدام در نظام سیاسی این کشور با این تصور ذهنی عمیق که ایالات متحده به‌دنبال سرنگونی حکومت وی می‌باشد، اساساً احتمال تأثیرپذیری وی را در برابر اجبار از سوی آمریکا به شدت کاهش داد.

از مجموع مطالب چنین برمی‌آید که اعمال دیپلماسی اجبار از جانب آمریکا در قبال عراق با موفقیت قرین نگردید. بنابراین گزینه نظامی به‌عنوان بهترین گزینه برای خلع سلاح عراق از جانب مقامات امریکایی مطرح شد. حمله نظامی آمریکا در ۱۹ مارس ۲۰۰۳، آشکارا از شکست به‌کارگیری دیپلماسی اجبار در قبال عراق حکایت می‌کند. **





منابع

الف - فارسی

- احتشامی، انوشیروان. ۱۳۸۵. «خاورمیانه و استراتژی‌های امنیتی امریکا و اتحادیه اروپا»، پژوهشنامه امنیت بین‌الملل و تروریسم، شماره ۳، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- احمدی، کورش. ۱۳۸۴. *شورای امنیت سازمان ملل و مسئله خلع سلاح عراق*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ایروانی، امیرسعید. ۱۳۸۵. «بررسی وضعیت داخلی و خارجی عراق به هنگام تجاوز نظامی امریکا»، گزارش راهبردی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- برنا بلداجی، سیروس. ۱۳۸۵. «بررسی الگوی رفتاری امریکا با عراق»، نامه دفاع، شماره ۳. خالوزاده، سعید. ۱۳۷۵. *مواضع شورای امنیت در قبال جنگ عراق و کویت*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سیمیر، رضا. ۱۳۸۲. «اشغال عراق و تأثیرات سوء آن بر کشورهای همسایه»، کتاب امریکا ۲، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- مولایی، یوسف. ۱۳۷۳. «ماهیت حقوقی مجازات‌های نظامی در بحران کویت»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۱ و ۲.
- وین، استفان جی. ۱۳۸۶. «جورج بوش به جنگ می‌رود: تعبیری روان‌شناختی از راه دور»، در: *روان‌شناسی سیاسی خلیج فارس: رهبران عامه مردم و روند منازعه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هینبوش، ریموند الویشس. ۱۳۸۲. *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب - لاتین

- Cirincione, Joseph. 2003. "Origins of Regime Change in Iraq", *Proliferation Brief, Carnegie Endowment for International Peace, Vol. 6, No. 5.*
- George, Alexander L. 1992. *Forceful Persuasion, Coercive Diplomacy: As An*



- Alternative to War*, Washington D.C: United States Institute of Peace.
- George, Alexander L. and Simons, William E. 1994. *The Limits of Coercive Diplomacy*, San Francisco: West View Press.
- Gordon, Michael. 1990. "The Iraqi Invasion; U.S. Acts to Raise Mideast Strenght", *The NewYork Times*, August 7.
- Hogan and Hartson LLP. 2003. *U.S. Sanctions and Export Controls*, www.iqpc.co.uk (accessed October 12, 2008).
- Iraq Liberation Act of 1998*. www.findlaw.com (accessed August 9, 2008).
- Jentleson, Bruce W. and Whytock, Christopher. 2005. "Who Won Libya? The Force Diplomacy Debate and It's Implications for Theory and Policy", *International Security*, Vol. 30, No. 3.
- Katzman, Kenneth. 2003. *Iraq: U.S. Efforts to Change the Regime*, CRS Report For Congress.
- Lichtblau, John. 1999. *US Sanctions Policy-Iran and Iraq*, www.pirinc.org, March 1, 1999 (accessed October 9, 2008).
- Security Council Resolution 1441*, November 8, 2002. <http://daccess-ods.un.org/TMP/355934.6.html> (accessed September 20, 2008).
- Security Council Resolution 664*, August 18, 1990. <http://daccess-ods.un.org/TMP/6500412.html> (accessed August 9, 2008).
- Security Council Resolution 665*, August 25, 1990. <http://daccess-ods.un.org/TMP/5721827.html> (accessed April 22, 2008).
- Security Council Resolution 678*, November 29, 1990. <http://daccess-ods.un.org/TMP/2811874.html> (accessed November 5, 2008).
- Security Council Resolution 687*, April 3, 1991. <http://daccess-ods.un.org/TMP/6764995.html> (accessed November 9, 2008).
- The National Security Strategy of the United States of America*, 2002. <http://www.State.gov/documents/organization/15538.pdf> (accessed August 19, 2008).
- The Washington Institute for Near East Policy. 1993. *Special Report: Clinton Administration Policy Toward the Middle East*, Policy Watch.
- UNDOC: S/21537 of 16 August 1990.